

به یاد نواده‌ی پیرقلی‌خان شامبیاتی قاجار

## کمان بی‌آرش

یادی از مرحوم آرش رضایانی،  
رئیس هیأت وزنه‌برداری استان گلستان



محمود اخوان‌مهدوی\*

سال‌ها پیش، وقتی نوجوانی ۱۸ ساله بودم، مدتی را در کتابخانه مسجد جامع گرگان با مرحوم سیدغفور آل‌هاشم و آقای سیدصدرالدین بنی‌عقیل همکاری می‌کردم. آن روزها دو جوان تنومند که به نظر می‌آمد دو برادر هم‌سن و سال و پشت کنکوری باشند، برای مطالعه به سالن کتابخانه می‌آمدند؛ دو برادر با چهره‌هایی خشک و یکی از دیگری خشن‌تر. هر روز آن‌ها را می‌دیدم، اما نمی‌دانستم کیستند! تا این‌که در سال ۱۳۸۶ در پایان جلسه‌ای که در مؤسسه خیریه صاحب‌الامر گرگان به مناسبت بزرگداشت استاد اسداله معطوفی برگزار شده بود، جوانی هم‌سن و سالِ خودم، جلو آمد و از اشتیاق برای فعالیت در حوزه فرهنگ گرگان و کارهایی که تاکنون کرده صحبت کرد، چهره‌اش آشنا بود، کمی فکر کردم و به خاطر آوردم. بله! یکی از همان دو برادر و به گمانم آن‌که کمی آخم‌هایش بازتر از دیگری بود. خودش را معرفی کرد، «امید رضایانی» از طایفه‌ی «بنی‌هندل»! دوسالی بود که بعد از دوری پنج‌ساله از دیار، در دهه‌ی اولِ محرم هر سال، میهمانِ یکی از محله‌های قدیمی گرگان بودم و برای آشنایی بیشتر با آئین‌های عزاداری هر محله، با اهالی آن محله همراه می‌شدم. به خاطر دارم که محرم نزدیک بود.

از چند و چون آیینِ دسته‌چوبی میخچه‌گران که از سایر محله‌ها پُررنگ‌تر بود، از او پرسیدم. پرسیدن همانا و محرم آن سال را در محله میخچه‌گران گذرانیدن همانا. محرم تمام شد، صفر آمد و ربیع‌الاول و ربیع‌الآخر و جمادى‌الاول و...

و من هم چنان هر روز در میخچه‌گران بودم؛

میخچه‌گران و داستان‌های خانه‌ی تاریخی فروغی،

میخچه‌گران و داستان‌های خانه‌های تاریخی سیدین و کاویانی،

میخچه‌گران و داستانِ مرمتِ پیرتکیه،

میخچه‌گران و داستان ثبت ملی دسته‌چوبی،

میخچه‌گران و...

چیزی که مرا در این محله متوقف کرد، عرق و تعصب بیش از حدِ اهالی محله نسبت به محله‌شان و بیش از آن، عرق و شورِ آن جوانِ گرگانیِ گرگانی، امیدرضایانی! پدر، از طایفه‌ی «شامبیاتی قاجار» که پس از تأسیس سجل احوال استرآباد، «رضایانی» خوانده

\*گروه مشاهیر  
دانشنامه گلستان

شدند، مادر از نسل حاج قاسمعلی آلفونی، مالک کاروانسرای انارفروشان استرآباد در دوره صفویه، که وقتی سَجَل گرفتند، یک گروه «رحیم اربابی» و گروهی دیگر «رحیمیان» خوانده شدند. در حین همین رفت و آمدها، آن برادرِ دیگر، «آرش»! نواده‌ی خَلَفِ «پیرقلی خان شامببائی» را با همان ابروهای درهم کشیده می‌دیدم. جوانی که برخلاف ظاهرش، خوش‌قلب و آرام بود، و وقتی می‌خندید، چشم‌هایش مانند طایفه‌ی چشم‌بادامی‌ها دیگر دیده نمی‌شد.

مدتی گذشت، یک گروه شش نفره شدیم؛ سرهنگ مهدی شغاف، علیرضا یاحقی، آرش و امید رضایانی، احمد و محمود اخوان، مشتری زورخانه‌های گرگان!

اما برای من هیچ زورخانه و هیچ گودی پُرشورتر و غرورآفرین‌تر از میدان‌گاه میخچه‌گران نبود، وقتی آرش پهلوان، در میدان‌گاه، با آن علامتِ طویل و سنگین، عَلَم‌گردانی می‌کرد!

این محله و این شهر پهلوانان زیادی، چون سیدرضا سیدین، جعفرجعفریان، سرهنگ عظیم‌زاده، نصرت رضایانی، سیدرحمان سیدین و خیلی‌های دیگر را به خود دیده، اما آرش در اوج قلّه‌ی قهرمانی، سرآمدِ روزگار بود.

رقص و چرخ، با آن علامت، در میدان، چون رقص با گرز و شمشیر و سنان در میدان کارزار، پُرهیبت و لرزه‌افکن

و چون سماع مولوی در کُنجِ عزلت، آرام و عرفانی بود.

آرش قهرمان دیگر تکرار نخواهد شد!

هم‌چون پیرقلی‌خان،

آن یَلِ صف‌شکنِ جنگِ ایروان،

آن سردار و حاکمِ خوی،

آن فاتح سبزواری

تکرار نخواهد شد!

زین پس، کمانِ گرگان،

کمانِ ایران....

در انتظار دستانِ کدام آرش است؟

زین پس، علامت میخچه‌گران،

بر کمرِ استوارِ چه کسی سوار خواهد شد؟

و بر سینه‌ی فراخِ چه کسی تکیه خواهد زد؟

زمینِ میدان‌گاهِ میخچه‌گرانِ دل‌تنگِ ابدیِ گام‌های رقصانِ سنگین و آرام و فروتنانه‌ی آرش!

محرم سوگوارِ فراغِ آرش!

گرگانِ بی‌کمانگیر!

گرگانِ بی‌پهلوان!

گرگانِ بی‌آرش!



**توضیح:** آرش رضایانی، فرزند فتح‌اله و مرحومه بتول رحیمیان، برادر امید و ارغوان، در بیستم اسفندماه ۱۳۶۰ (تولد شناسنامه‌ای ۱۳۶۰/۶/۲۰) در محله میخچه‌گران گرگان به دنیا آمد. دوره پیش‌دستانی را در کودکستان هدایت، ابتدایی را در دبستان تربیت، راهنمایی را در مدرسه سیدجمال‌الدین اسدآبادی (عنصری سابق)، دبیرستان و پیش‌دانشگاهی را در دبیرستان شهداء گرگان سپری کرد. سپس وارد دانشگاه آزاد اسلامی گرگان شده، در رشته ریاضی محض فوق‌دیپلم گرفت و مدتی بعد با مدرک لیسانس روابط عمومی از همان دانشگاه فارغ‌التحصیل شد. از سال ۱۳۸۴ به عنوان معلم ورزش در مدارس غیرانتفاعی گرگان تدریس می‌کرد، سپس به استخدام آموزش و پرورش استان گلستان درآمد و مدت چهار سال در مجموعه باشگاه، استخر و هتل فرهنگیان مدیر داخلی بود. پس از آن، به عنوان معلم، از دوره اول تا ششم ابتدایی، در مدارس روستاهای قرق، اوجابن و نیز مدارس کوی افسران و کوی اقتصاد گرگان به آموزش نوآموزان اشتغال داشت. سرانجام در شامگاه روز جمعه ۱۵ آذرماه ۱۳۹۸، در بیمارستان ۵ آذر گرگان، به روایتی به دلیل مشکل ریوی و به روایتی بر اثر آنفلوآنزا H1N1 درگذشت و در گورستان امامزاده عبدالله گرگان به خاک سپرده شد.

آرش رضایانی به تشویق برادرش امید، از سال ۱۳۷۴ ورزش وزنه‌برداری را زیر نظر استاد ولی‌اله بریمانی و استاد داریوش خاکپور آغاز کرده و ادامه داد. سپس زیر نظر برادرش استاد امید رضایانی و استاد حمید بنی‌کمالی، تمرینات وزنه‌برداری را تا کسب مقام نایب‌قهرمانی و قهرمانی جوانان ادامه داد و در نهایت خود استاد این رشته شد. در کارنامه‌ی ورزشی آرش رضایانی افتخارات بی‌شماریست که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱- عضو تیم ملی وزنه‌برداری کشور ۲- دارای کارت مربی‌گری بین‌المللی (۹۸-۱۳۸۸) ۳- قهرمان وزنه‌برداری دانشجویان کشور برای چهار سال پیاپی ۴- رکورددار دسته ۹۴ کیلو در مسابقات دانشجویی کشور ۵- دبیر هیأت وزنه‌برداری استان گلستان (۹۰-۱۳۸۹) ۶- رئیس هیأت وزنه‌برداری استان گلستان، در دو دوره چهارساله (۹۸-۱۳۹۰) ۷- عضو کمیته مربیان فدراسیون وزنه‌برداری کشور (۹۸-۱۳۹۴) ۸- رئیس اسبق هیأت وزنه‌برداری کارگران استان گلستان ۹- داور درجه یک ملی وزنه‌برداری ۱۰- دارای مدرک بین‌المللی استعدادیابی ۱۱- اعزام، به عنوان همراه و سرپرست تیم ملی وزنه‌برداری ایران، به مسابقات قهرمانی ۲۰۱۳ آسیا، در شهر آستانه قزاقستان (سال ۱۳۹۳). ۱۲- اعزام، به عنوان سرپرست و همراه، با تیم‌های ملی وزنه‌برداری جوانان و نوجوانان ایران، به مسابقات قهرمانی ۲۰۱۶ جهان، در شهر پنانگ مالزی (سال ۱۳۹۵).